

میت سنگت که جوهر می شکند قطعه که هر مندر او بلس
 جفای پند، تادل خویش نیار ارد و در هم نشود،
 سنگ بقیعت اگر کاسه زین شکند، قیمت سنگ
 نیز آید و ز کم نشود پس خرد مندی که در زره او با تر
 پیوند سخت میت که او از بر لب با غلبه دهل بر نیاید و بوی
 عطر از کند سیر و ماندیت بلند آواز نادان کردن
 افراخت، که دانار ابروی شرمی پنداخت، بمنید اند
 تجاری، و نو ماندز بانگ طبل فارسی حکمت جوهر اگر
 در خطاب اند همچنان نفس است و عمار اگر بنگرند
 همچنان حسین است ادبی تربیت در بیعت است و تربیت
 نامستعد ضایع آتش جوهر غلو سیت و لیکن چون بقیعت خود

۴۵

هنری نذار دبا خاک برابر است و قیمت سنگه از نی است
 که آن خود خاصیت و سیت پت چو کفاز اطیعت پهنه
 پیمرا و کی قدرش نغزود، هنر بجای اگر داری نه گوهر،
 کل از خار است و در ابراهیم از از حکمت مشک است که
 بیوید نه آنکه عطار بگوید و انا چو طبله عطار است هنر بجای
 و نادان چو طبل فارسی بلند آواز و میان همتی قطعه
 عالم اندر میان جا بجا، مثلی گفت اند صد یقان،
 شاهدی در میان کورالت، مصحفی در میان زندیقان
 پس دوستی را که بعمری و اچنک آرنشاید
 که یکدم سپار از ندیت سنگی چند سال شود لعل پاره
 ز نهار با یک نفس سنگی بسنگ حکمت عقل در دست

Copyright © King Saud University